

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در باب اثبات حجیت استصحاب حالا به نحو مطلق یا خاص، به روایاتی بود که در طریق اصحاب وارد شده است. چون عرض کردیم به اینگونه سبک روایات در روایات اهل سنت وارد نشده است در کلمات علمایشان هست. و اما در روایاتشان این تعبیر نیامده است. آن وقت روایت دوم روایتی بود که باز از زراره بود معروف به صحیح زراره که در آن چند تا سؤال بود.

البته سؤال دومش این بود که علم داشتم و بررسی کردم و ندیدم. آقای خویی این روایت را حمل کرده اند که سؤال از علم اجمالی است. من دیروز عرض کردم بعید میدانم علم اجمالی باشد. علم اجمالی سؤال بعدی ایشان است. بهر حال ایشان فرموده اند که مراد از این سؤال دوم علم اجمالی است به نظر من مراد از این سؤال دوم که از جهت علم من مشکل ندارم لکن از آن طرف هم هر چه گشتم ندیدم. بالأخره لباس سفیدی بوده است بالأخره اثری رنگی حالا ولو کمرنگ هیچ اثری از خون در لباس ندیدم اما علم دارم. اما منطبق علیه مطابق علم را در خارج پیدا نکردم. ظاهرش این است نقص از جهت پیدا نکردن نه اینکه علم اجمالی دارد. حالا آن بحث اینکه روایت سؤال و جوابش راجع به چیست.

بعد راجع به این روایت دوم که ظاهرش در استصحاب است بلکه به تعبیر مرحوم استاد اظهر در استصحاب از روایت اول است اشکالاتی شده است که خیلی ابیسه شده است برای آقایان. البته در این روایت دو جا راجع به استصحاب تمسک شده است یکی در جایی که فرض جهل کرده است و علم پیدا نکرده است امام می فرماید چون استصحاب می کند طهارتش را و یکی هم در اثنای نماز. لعلّ شیء اوقع علیک. یکی در آنجا. حالا قبل از اینکه وارد بحث شویم و اشکال آقایان را مطرح کنیم و صحبت کنیم باید یک نکته ای را عرض کنیم که انشاء الله در نوشتاری هم که نشد چاپش ننویسمش. گاهی اوقات مسائل بین اعلام واقعا در یک حد عجیب و غریبی است انسان اصلا واقعا تحیر پیدا می کند. البته زیاد است نمونه هایش. در همین روایت که آقایان مثلا به تعبیر آقای خویی اظهر است در دلالت بر حجیت استصحاب و آن تفصیلات هم ایشان قبول نمی کنند از روایت اولاً خب اشکالی کرده اند که اینجا مرحوم آقای نائینی به نام اضاحت و شبهه آورده است و دیگران هم مطرح کرده اند و سعی کرده اند با اتعاب نفس جواب دهند.

حالا من متعرض مطلب به نحو فیما بعد می شویم انشاء الله لكن الآن غرضم اینکه واقعا انسان گاهی تعجب می کند از این مجموعه سیر و گاهی هم خب می دانید معدی به این شده است که بگویند اصول همه ماش باطل است لغو است الی آخره. اولاً همین طور که از استاد نقل کردیم فرمودند روایت اظهر است در استصحاب مرحوم نائینی هم در این جلد ۴ که الآن دست من هست صفحه ۳۰۴ میفرماید و هذه الروایه الشریفه التي علیها آثار الصدق. که آثار صدق بر این روایت واضح است. البته ایشان بعد می گویند که جمله از فقرات روایت معارض دارد حالا این چه آثار صدقی است که معارض را رد بعد هم اشکال می کند که در روایت اشکال شده است و اشکالش هم خب به حسب ظاهر واضح است چون در این روایت دارد که این طوری فرض می کند. قلت بله فان ظننت انه قد اصابه و لم اتيقن یقین پیدا نکردم فنظرت و لم اری شیئا. هیچی ندیدم فصیلت فیه. قال علیه السلام تغسله و لا تعید. نمازت را اعاده نکن. قلت لم ذلک این نکته اش چیست قال حالا علیه السلام هم اینجا دارد. قال لا نک کنت علی یقین من طهارتک فشککت و لیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا. امام ظاهراً تعلیل می آورند برای عدم اعاده که چرا اعاده لازم نیست چون اگر اعاده کنید نقض یقین به شک می شود. تو باید نقض یقین به یقین بکنی. خب اینها گیر کرده اند که چطور تعلیلی است اصلاً. چون اگر فرمودند اعاده کنن قض یقین به یقین است به شک نیست. چون می گویند بعد نماز یقین داشتم که همان نجاست هست شک نیست که. این چه نقض یقین به شک است؟

لانک کنت علی یقین من طهارتک فشککت. این شکش هم که قبل از نماز بوده است. الآن صحبت بعد از نماز است. صحبت اینکه اعاده بکند یا نکند. امام می فرماید نه اعاده نکن چون اگر اعاده کنید نقض یقین به شک کردی. خب نقض یقین به یقین است به شک نیست. چون یقین پیدا کرد که نجس است. اینکه نقض یقین به شک نشد که. اینکه تعلیل بفرماید امام لا تعید لانک کنت علی یقین من طهارتک فشککت. اولاً این شک که قبل از نماز است الآن هم که بعد از نماز است آقایان هم بنایشان بود که شک فعلی مراد است شک تقدیری به درد نمی خورد. الآن بعد از نماز است. گفتند اعاده نکن چون اعاده نقض یقین به شک است. اعاده نقض یقین به یقین است چون یقین دارم که نجاست در لباس بود. این همان نجاست قبل هم هست. لذا آقایان در حیرت واقع شده اند که این را چطور جواب دهند. امام به حسب ظاهر تعلیل فرمودند عدم اعاده. مرحوم نائینی از این صفحه ۳۴۱ وارد جواب شده اند و بحثش و جوابش شده اند تا بعدش هم یک روایت معارض بعد هم از ۳۴۱ تا ۳۵۲ تازه بعد از آن هم باز دو مرتبه تزییل راجع به اینکه آیا شرطیت هست یا چطور شرطیت طهارت است شرطیت عدم احراز نجاست است باز هم از صفحه ۳۵۴ متعرض این شبطیت طهارت و یا مانعیت نجاست شده اند تا صفحه ۳۵۸. یک شرح طولانی آن وقت آدم تعجب می کند که این روایت علیه آثار الصدق این چطور آثار صدقی است که با یک مشکل خیلی واضح برخورد می کند و این قدر طولانی و در این صفحه حالا بعد از اینهمه صحبت کردن صفحه ۳۴۱ که عرض کردیم تا این صفحه

۳۵۱ که یازده صفحه می شود تقریباً فرموده اند هذا لکن قد عرفت ان هذه الابحاث كلها اتعاب للنفس بلا ملزم. هیچ فایده ای هم نداشته است نکته ای هم نبوده است خودمان را اتعاب نفس کردیم فان التعلیل يستقیم و ينطبق على المورد بالنجاسة من حيث التنجيز موضوعا لوجوب الاعادة. خب اینکه آدم یازده صفحه صحبت کند بعدش هم بگوید که هیچ ملزمی در کار نبوده است و مرحوم آقا ضیا هم می فرمایند در حاشیه ای که دارند عمده وجه الاشکال مبنی بعد یک نکته ای را می گویند که چون بعد من توضیح میدهم خود عبارت مرحوم آقا ضیاء هم مشکل دارد مخصوصاً بعد ایشان آقا ضیا می فرمایند به اینکه بله و حیثیث بعد از اینکه اشکال می کنند فما افید آنچه که مرحوم نائینی فرمودند بطوله الممل. با طول و تفصیل واقعا تعجب آور است. خود آقا ضیا بیشتر تفصیلاتش ممل است تا مرحوم نائینی. به طوله الممل باز آقا ضیا به مرحوم نائینی البته چون خدایی نکرده عرض کردم یک فکری باید در حوزه های ما بشود که این جور تعابیر در این جور مقامات مخصوصاً خود آقا ضیاء که باز کلماتش هم ردع نائینی است هم طولانی است بعضی وقت ها حالا یک مثل عرفی عربی هست البته شأن اقا ضیاء اجل است که مثل برای ایشان لکن خب مثل است دیگر. گفت عین لمن کفرهم نمرود. باز آقا ضیاء اشکال بعد می گوید فما افاد بطوله الممل اجنبی من جهت الاشکال. باز با تمام یازده صفحه ای که ایشان فرموده است کلاً اصلاً دور است. اصلاً واقعا یک فکری در وزه های ما باید بشود. و فالعمده حیثیث منع هذا الاستظهار. باید بگوییم استظهار درست نیست و جلویش را بگیریم لکن نمی شود و هو ایضاً خلاف الانطباق. انطباق یعنی تطبیق کبری بر صغری. یعنی امام استصحاب را فرموده اند لکن بر خود مورد انطباق ند ارد. حالا این با مقام امامت چطور می شود این هم برای ما روشن نیست که یک کسی یک کبری ای بفرماید بعد بر مورد یک انطباق پیدا کند خودشاناً نطبق دهند بعد هم بگوییم انطباق ندارد. این خیلی به قول ایشان هم واضح است که انطباق ندارد.

و هو ایضاً خلاف انطباق. یعنی آن کبری ای که امام در استصحاب فرمودند انطباقی با مورد ندارد. حالا این روایتی که علیها آثار الصدق و از مقام امامت و تطبیق هم فرمودند وقتی هم دقت می کنیم با مورد انطباق ندارد. امام علیه السلام انطباق را جایی فرمودند که حالا باز حل قصه. حالا اگر انطباق هم نداشت اصلاً من نمی فهمم واقعا نه حجیت ظواهر برای این ها مطرح است نه مقام امامت. نمی فهمیم چیست اصلاً کار به کجا رسیده است. آخه یک کسی یک کبری بگوید مثلاً بگوید آب مایع است این هم آب است مایع نیست. حالا همان مگر سرّ و اسرار و باطن و اینها برویم و الا انسان یک کبری بگوید بعد انطباقش هم خودش انجام دهد واضح باشد که انطباق ندارد. این من اصلاً نمی فهمم آثار امامت و کلام و ظهور کلام و بعد حالا حل مشکل اگر انطباق هم نشد و منها ظهر ایضاً یک وجه دیگری که این روایت ناظر به استصحاب نباشد ناظر به اجزای حکم ظاهری باشد. اصلاً مراد روایت اجزای حکم ظاهری است این هم درست نیست مرحوم آقا ضیا می گوید این هم باطل است از راه اجزا پیش این و الاولاً از همه حالا حل قصه روایتی که آثار صدق دارد و

روایتی که از مقام امامت آن همه اتعاب نفس کرده اند برای اثبات مقام امامت و ظهورات کلام و الاولای تسلیم الاشکال. آخرش می آیم می گوئیم اشکال وارد است من از هوا نمی خواهم آن وقت کتاب امروز اتعاب درس کردیم این کتاب را با این حجم بزرگ آوردیم که واقعا خوب یعنی واقعا حوزه های ما باید یک فکری کند نه آن منتهی شود به این تندی ها که اصول واقعا ب اطل است تو از آن حرفها و الاولای تسلیم الاشکال و بعد و عدم اضراجه بصحت اشکال. کبری درست است و انطباق هم ندارد کبری را قبول کنیم. حالا این چطور استدلالی است اشکال را قبول کنیم که انطباق ندارد لکن کبری به حال خودش محفوظ است. استصحاب را امام فرمودند حالا انطباق هم به مورد ندارد مخصوصا زاره گفته است کلام زاره باشد لم ذلک قال لانک. او حمله علی رؤيته المحتمل وقوعه، البته وقوعها باید باشد. این مذکر مؤنث در کلمات آقا ضیا خیلی به هم ریخته است. المحتمل وقوعها حینه. کما هو شأن فی الفرع الآتی. یا باز توجیه. یا اشکال را قبول کنید که امام این روایتی که لائح علیها آثار الصدق قبول فرموده اند و اشکالی البته خود نائینی هم دارد. که مضربه صحت استدلال نیست. این غرض حرف آقا ضیا تنها نیست. اشتباه خیال نکنید که فقط اشکال مرحوم آقا ضیا است.

در نائینی هم دارد که علی تقدیر اینکه قبول کنیم که این اشکالات قابل جواب نیست بلکه خود ایشان دارد هذا و لکن لا یخفی علیک ان هذا الاشکال لا یضر بصحت الاستدلال بالروایه علی اعتبار الاستصحاب فعلی فرض العجز ان تطبیق التعلیل علی مورد الروایه لا یوجب سقوط الروایه عن صحت الاستدلال. یعنی باید بگوئیم کلام حجت نیست دیگر من نمیفهمم هر چه دارم فکر می کنم امام یک کبری ای را بفرمایند در مورد صغری سؤال شده است تطبیق فرموده اند بگوئیم تطبیقش درست نیست. لکن تطبیقش بله آقا

س: زیاد دارند صدر را قبول می کنند ذیل را قبول نمی کنند

ج: تطبیق صدر و ذیل نیست بهم چسبیده است. تعلیل به هم چسبیده است صدر و ذیل نیست. آن جایی که قبول می کنند مثلا چهار تا حکم است سه تا حکمش متفق علیه است یک حکمش نیست. بطلانش هم مشکوک فیه. این تعلیل است. این مثل این میماند که امام بفرماید هر فلزی در وقت حرارت انبساط پیدا میکند و آهن هم فلز است لکن در وقت حرارت انبساط پیدا می کند. این باید یک چیزی پس آن کبری را برای چه آوردیم؟ این تعلیل است. فعلی فرض العجز عن تطبیق التعلیل. آخه تعلیل وجود آخر است برای معلول. علت وجود اخری است چه فرقی می کند؟ لا یوجب سقوط الروایه عن صحت الاستدلال بها کما لا یخفی. حالا من نفهمیدم کما لا یخفی. این چطور امام در مقام یک حکم الهی باشد تعلیلی بیاورد آن تعلیل هم انطباق پیدا نمی کند قابل انطباق نیست پس نمی دانم یعنی شاید اینها قائل هستند که روایاتی که باطل است و سبعة ابطن دارد این به درد اصول و فقه و اینها می خورد. خوب این به درد لا اقل فقه و اصول که نمی

خورد. به درد احتجاج نمی خورد چون اینجا احتجاج است. سبعة ابطن حالا عرفانی فلسفه چیزی تفسیری از این حرفها مثلا. اما اینکه بیایم در یک مسئله فقهی و اصولی که این مسئله به عنوان یک آن وقت این هم بیایم دلیل قرار دهیم تا شبهات حکمیه و شبهات موضوعیه و حتی حکم تعلیقی و بعد نبوات سابقه و شرایع سابقه و نبوت حضرت عیسی و استصحاب کلی و فروع عجیب و غریب به یک مطلبی که در مورد خودش انطباق ندارد. علی ای حال بعد هم فرموده است مع انه ممکن دفع الاشکال و تطبیق التعلیل علی المورد بلا تکلف. این بلا تکلف ایشان ده صفحه طول کشیده است. بعد که توضیح داده اند ده صفحه به لا تکلف ایشان طول کشیده است آخرش هم فرمود هذا و لکن قد عرفت ان هذه الابحاث كلها اتعاب للنفس بلاملزم.

علی ای حال چون بحث من اشکال را، اشکال که ظاهرش خیلی واضح است. البته خواهد آمد که مرحوم آقا ضیا می گوید که نکته اشکال این است. ما معتقدیم قبل از اینکه من وارد این بحث بشوم ما معتقدیم نکته اشکال در حقیقت این هم نیست که اینجا نوشته اند. حالا نوشته اند که مراد نقض یقین به یقین است. یک مشکل دیگر اینجا اصلا لانک کنت علی یقین من طهارتک روشن نیست. اصلا این یک مشکل دیگر دارد. چون این شخص فرضش این کرده است فانی ظننت. یعنی چه یعنی من قبل از آن یقین به طهارت لباس داشتم بعد ظن پیدا کردم به نجاست آن. ظن نه علم. آنجا سؤال قبلی علم بود اینجا ظن است. نگاه کردم پیدا نکردم. لم اری شیئا. ببینید لم اری شیئا. فصلیت. امام می فرماید که نمازش درست است. می گوید چرا می گوید تو نقض یقین به شکن کن. این عدم اعاده را می گوید. اینجا الآن می گوید من همان نجاستی که شک داشتم پیدا کردم. اولاً این نقض یقین مراد از یقین کجاست اینجا؟ سه زمان در نظر گرفتیم دیگر. یکی قبل از اینکه ظن اصابه باشد یکی بعدش که نگاه کرد آنجا ندارد نوشته است لم اری شیئا که ظاهراً به حال خودش محفوظ بوده است. یکی هم بعد از نماز است که دیده است. لذا اینجا آمده اند احتمال داده اند که کنت علی یقین من طهارتک یعنی لم اری شیئا. چیزی که ندیدم پس یقین دارم که پاک است. می گوید چیزی ندیدم. لذا اینجا مشکل پیدا کردند این یقین اصلاً کدام یقین است؟ آن یقینی است که قبل از این حالت بود. قبل از ظننت بود. این یقینی است که لم اری شیئا است. این عدم الاعاده به کدام یکی می خورد؟ این در حقیقت اگر بخواهیم خوب نگاه کنیم باید نکته اش این باشد من اصلاً چرا در نماز وارد شدم؟ لذا مرحوم شیخ و اینها این احتمال را دادند که سؤال این است. من چرا در نماز وارد شدم به استصحاب. چون قبل یقین داشتم بعد ظننت. استصحاب طهارت. لذا در نماز وارد شدم. خب چرا نماز را اعاده کنم به قاعده اجزا. چون من با استصحاب وارد نماز شدم با حجت وارد نماز شدم.

از آن طرف هم آقایان می گویند که شک باید فعلی باشد. این شک تقدیری است. گذشته است زمانش. اصلاً صحبت سر این است که در روایت چه کار شده است اصلاً چیست. این عدم الاعاده است یا در حقیقت امام می خواستند بفرمایند که نماز درست بوده است

چون امر ظاهری انجام داده ای. باز بحث کرده اند لم اری شیئا یعنی یقین پیدا کردم یا لم اری شیئا یقین به نجاست پیدا نکردم؟ بهرحال اینها آمدند گفتند نه باید بگوییم مراد این است که تو با استصحاب وارد نماز شدی بنابراین دیگر اعاده نمی خواهیم. چون با یک احراز تعبدی وارد نماز شدی اعاده نمی خواهی. این یک سؤال و جواب. من بعدش هم آقایان وارد بحث شده اند که طهارت شرط است؟ نجاست مانع است؟ احراز طهارت شرط است؟ عدم احراز نجاست کافی است؟ وارد این بحث شده اند. یعنی دنباله بحث را به اینجا که در حقیقت باید گفت بحث فقهی مطرح کرده اند. من حرفم این است که اگر این بحث فقهی یعنی فوقش شما از این روایت بخواهید این را در بیاورید که نماز با طهارت استصحابی کافی است. خیل خب پس لا صلاه الا بطهور اعم است از طهارت یقینی، طهارت با یتنه و طهارت با استصحاب. پس لا صلاه الا بطهور که شامل طهارت از خبث می شود ولو ظاهر عبارت طهور واقعی است لکن اشکال ندارد طهور تعبدی هم کافی است. ولو به استصحاب. شما باید این طور تصویر کنید. خلاصه تصویر باید این طور بشود.

آن وقت مشکل اینجا این است که امام علیه السلام سنت پیغمبر را با استصحاب دارند تحدید می کنند. خب این خلاف ظاهر است. تمسک کرده اند به سنت پیغمبر که لا صلاه الا بطهور و حدود آن را می خواهند با دلیل استصحاب درست کنند. از آن طرف هم دلیل استصحاب بنفسه چیزی ندارد. چیزی که از پیغمبر نقل شده است یکی رکعات است یکی هم حدث است. چیز خاصی ندارد. شأن امام بعید است که بیایند اصلا توجهی که آقایان نکرده اند به نظر من این است. شما یک دفعه می آید و می گوید که ما از خارج این را اثبات کردیم. این بحث دیگری است. این را من گفتم چون به این نحو اینها اشکال وارد نکرده اند تا روشن شود که به نظر من اصل اشکال چیز دیگری است. این که شرط این است یا آن مانع است یا این کذا این را بخواهد امام خودش با استصحاب درست کند. این را بخواهد با استصحاب درست کند. آن لا صلاه الا بطهور را با استصحاب بگوید مراد طهور احرازی است با استصحاب. این مشکل است این شأن امام نیست. مگر اینکه بگوییم امام علیه السلام یا فقیه دیگری، خود زراره اصلا کلام مال زراره باشد. در حقیقت می خواهند مثل بقیه فقها تمسک به استصحاب کنند برای اثبات یک حکم الهی. تحدید حدود سنت. ظاهر عبارت این است مشکل عبارت این است که آقایان ده یازده صفحه هم شرح داده اند و آخرش هم در آن گیر کرده اند آخرش هم می گویند که تعلیل درست نشود بالأخره استصحاب درست است. آن که به نظر من در ارتکازشان است این است در حقیقت. خب الآن برای شما خواندیم حالا تا اینجا این مقدمه ای بود که، واقعا انسان حالا ما کار نداریم مثلا اهل سنت بیایند عبارت ما را نگاه کنند می گویم این روایت آثار صدق است بعد می گوید امام کبری استصحاب فرمودند با مورد هم تطبیق نمی شود. خب این چطور آثار صدقی است؟ قبول هم کردیم که اشکال وارد است آخرش. لکن کبری به حال خودش محفوظ است سر در نمی آوریم از آن. این چطور بیان احکام است؟ این چه آثار صدق است؟

مرحوم یزدی در حاشیه عروه در اول بحث حدیث تحف العقول دارد که این شواهد صدور دارد. آقای خویی اشکال می کنند که این چه شواهدی است این همه ضمیرهای مغلغ دارد تعابیر مغلغ دارد مطالبی دارد که کسی قائل شود این کجا شواهد صدور این روایت است؟ حالا ما تعجب می کنیم در این مسئله با این طول و تفصیل و بیان احتمالات و حالا بعد هم شاید مثلا روز بعد عبارت آقای خویی که یک کمی جمع و جور کرده اند ایشان از راه دیگری سعی کرده اند این بهر حال اصل این مشکل این است نه این که اینها فرموده اند.

اصل مشکل این است که امام می خواهد حدود لا صلاه بطهور را با استصحاب درست کند. این خیلی مشکل است.

س: ...

ج: آهان می ماند فاعده مقتضی. خب کبری فاعده مقتضی هم اثبات می خواهد. عرض می کنم بعد اشکالات را. حالا این خارج بحث ما بود.

من معتقدم یک مقدار باید در قضایا فکر کنیم. حالا چرا این مشکل پیدا شده است؟ از من اگر بپرسند. این را عرض کردم بعد از دعوای اخباری ها و اصولی ها از زمان مرحوم وحید بهبهانی این روایت را آوردند به عنوان ادله حجیت استصحاب زمان شیخ انصاری هم اضافه شد تقریب و بعد صحبت ها و بعد ده دوازده صفحه در تقریرشان فرمودند در درس هم در چند جلسه درس. خب این یک نکته اشکال اساسی داشت. اصلا این روایت کجا بوده است چه کسی آورده است اصحاب ما آخه همه اصحاب ما که مال دویست سیصد سال اخیر نیستند. از اول با این روایت چه برخوردی کرده اند؟ این را اگر از اول بررسی می شد کار به این جاها نمی رسید. ما توضیحات مسئله را کافی عرض کردیم این روایت اولای ما در هیچ یک از کتبی که گزینشی است یا حجت سابقا می گفتند حجت گاهی هم شاید اصول می گفتند در مقابل مصنفات. در هیچ یک از کتبی که حجت بوده است نیامده است. در کافی نیامده است در فقیه نیامده است منحصر در تهذیب آمده است. تهذیب هم جزء مصنفات است. یعنی روایات فقهی را جمع کرده است یا روایات معارض را جمع کرده است استبصار. ایشان هم از کتاب حسین بن سعید نقل کرده است.

چون الآن کتب حسین بن سعید در اختیار ما نیست با عباراتی که نجاشی دارد نگاه کنید کتبه الثلاثین المصنفه. به احتمال بسیار قوی چون اینها همه عباراتشان ریز ریز عباراتشان نکته بوده است. حسین بن سعید رحمهم الله شأنش جمع روایات بوده است. شأنش این نبوده است که افتا می کند. چون ما این را توضیح دادیم این را اصطلاحا ما گذاشتیم مرحله دوم در تدوین معارف حوزوی شیعه. مرحله اول

شنیدن از اهل بیت بود غالباً نه دائماً می آمدند یا همان جا مدینه یا غالباً کوفه تدوین می کردند نوشتار می شد خب اسئله مختلفی بود ابواب مختلفی بود.

مرحله دوم تصنیف شد که مثل حسین بن سعید و اینها. تصنیف به این معنا روایات صلاه را یک جا آورده اند زکات را یک جا آورده اند حج را یک جا آورده اند. این روایت جدا شد. روایت تصنیف. آن را که ما الآن می فهمیم مثلاً خود حریز هم تصنیف دارد صلاه. به نظر من شیخ در له کتب تعد الاصول. یعنی کتب حریز تقریباً حالت حجت دارد. می خواهد شیخ این طور بگوید. اما کتب حسین بن سعید حالت حجت ندارد. حالت تصنیفی دارد. مثل خصال صدوق است و تا جایی که الآن در ذهن من هست خیلی اصطلاح ما در مصادر شیعه کافی نیست. اولین کسی که ما درباره او تصنیف داریم مرحوم حلبی است. و صنف الکتاب و المنصوب الیه. از این تعبیر معلوم می شود که در کتاب حلبی روایات را مثلاً باب نکاح باب طلاق باب فلان کتاب جدا کرده است. کتب ثلاثین که بعدها کتب ثلاثین مثل کتب اربعه ما شد تقریباً. کتب ثلاثین مال حسین بن سعید آن هم مصنف است. کتاب تهذیب و استبصار هم مصنف است. تصنیفات است. پس اصل کتاب کتاب حریز بوده است که عادتاً باید جزء اصول حساب شود. اما نه کلینی آن را آورده است نه

اگر به جای این حرفهای عجیب و غریب ما ریشه ها را پیدا می کردیم بهتر نبود که این حرفهای عجیب و غریب بزنیم. این دویست سیصد سال اخیر یک فضای محدودی را خب این روایت اول. راجع به روایت اول یک نکته دیگر هم امروز عرض می کنم. روایت دوم هم عرض کردیم ما در یک کتابی که جزء حجج است کتاب کلینی نداریم روایت دوم را. در یک کتابی که تصنیف است کتاب تهذیب داریم آن هم باز از حسین بن سعید که آن هم مصنف است یکی از بزرگان ما دیگر در این وسط هست بین کلینی و شیخ طوسی که هم مصنف دارد هم حجت دارد. هر دو قسم کتاب دارد. شیخ طوسی حجت ندارد کلینی هم مصنف ندارد. مگر روضه کلینی. کلینی هم تصنیف ندارد. کلینی که تصنیف ندارد این کتاب را آورده است. شیخ طوسی که حجت ندارد این کتاب را آورده است. یعنی دو سنخ متغایر. شیخ صدوق هم که هر دو را آورده است. در حجتش نیاورده است در مصنفش آورده است. این خودش کافی نیست که آدم تصور کند روایت مشکل دارد؟ خود همین مقدار. خب شاید این اشکالاتی که اینها آمده اند گفته اند و در آن گیر کرده اند خب احتمال دهیم همین در ذهن قدما بوده است. ما یک مسئله دیگری مطرح کردیم که در نسخه شیخ در هر دو قلت است. قال ندارد. در کتاب علل الشرائع قال دارد. شاید برای همین هم در قم جا نیفتاده است. شاید دو نسخه بوده است که ظاهرش هم همین طور است. یک نسخه که کلام بین امام و زراره باشد. یک نسخه که کلام بین زراره و حریز باشد. اصلاً کلام امام نباشد. اگر قلت باشد اصلاً کلام امام نیست. این بهتر نیست از این راههای که الآن؟ اینها خیال می کردند وقتی بحث رجالی می شود مثلاً نجاشی نوشته است قال خلاصه من هم این طور می گویم. این بحث نیست

این رجال نیست. یکم چیز مختصری به نام تراجیح خیلی مختصر است دو درصد تراجیح. اینها اصلا رجال نیست. آن را که در رجال در میان اهل سنت کار کرد عرض کردم یک اطلاع واسعی بر اصلا دنیای حدیث، اطرافش، شناختن شهر حدیث، شناختن این شخص، مجموعه روایاتش، مجموعه راوی عنه، مجموعه مروی عنه، اینها را باهم دیگر مقایسه سنگینی انجام می دادند روی آن حساب می کردند و گاهی از خود اهل سنت هم بحث های فهرستی دارند این طور نیست که ندارند. من عرض کردم کسی حال کند همین کتاب تهذیب الکمال که چاپی که من دارم جزء کتب بسیار مهم است. حدود یازده جلد است چاپی که من دارم. چاپ های دیگرش نسخش عدد جلدهایش فرق می کند. کسی حال داشته باشد تقریبا نصف مجلدش بحث های فهرستی است. دارند سنی ها. اما خیلی اهتمام نکرده اند چون روات زیاد داشتند و کتاب کم داشتند از صحابه. لذا ابتلای به بحث فهرستی پیدا نکردند. نکته ای پیش نیامد.

بهرحال این را خوب دقت کنید خب شما احتمال دهید این اشکالی که آوردیم آخرش به اینجا رسیدیم که این انطباق درست نیست اشکال را قبول داریم خب شاید شیخ کلینی قبل از شما فهمیده است این اشکال را و اشکال هم وارد است و حل هم ندارد اما به جای اینکه قبول کند قبول نکرده است. به جای اینکه شما بگویید این را قبول کنیم و اشکال را قبول کنیم این که با شأن امامت نمی آید با شأن یک فقیه عادی هم نمی سازد. نمی فهمم اینها چطوری فکر می کنند؟ یا بگوییم کلام از حجیت ساقط است. آخر این لوازم کلام شما یکی از اموری است که بدیهی البطلان است. امام می گوید کبری آن هم امام در مقام تشریع یک کبری بفرمایند آن کبری ای که آقایان اصولی ما در یک عرض عریض و بعد هم خود مورد انطباق پیدا نکند. بعد هم بگوییم علی تقدیر قبول اشکال ندارد مورد انطباق پیدا نکند لکن قبول هم کردیم کبری به حال خودش محفوظ است.

و مخصوصا مرحوم آقا ضیا و شیخ هم دارد. در صحیحیه اول گفتند در آنجا هم اگر اشکالی داشته باشد آن اشکال را حل می کنیم به اینکه این تعبیر در روایت دیگر هم آمده است. یعنی حل مشکل اول به دوم است و دومی هم به اول است. چون کبری را می خواهند قبول کنند باید به روایت اول باز گردند. یک چیز وحشتناکی حالا اینجا این مطلب مقدمه تمام شد راهی که به ذهن ما رسیده است این است این چیزی هم نیست که به ذهن شما رسیده است. این روایت به حسب ظاهر مشکل دارد خب این حلش خیلی آسان هم هست. حلش این است که بگوییم کلام زراره با حریر بوده است. دلیلش هم این است که آقایان که در قم یعنی وقتی صدوق در کتاب فقیه نیامد ابن الولید هم قبول نکرده است. جزما این روایت در قم وجود داشته است. نمی شود در آن انکار کنیم. یا کتاب حسین بن سعید بوده است یا کتاب حماد یا زراره بوده است. جزما این روایت در قم وجود داشته است نمی شود انکار کنیم. یا کتاب حسین بن سعید بوده است یا خود کتاب حریر یا حماد بوده است.

س: آقا شخصی مثل زراره هم می شود کبری دیگر بر مورد تطبیق نکند

ج: بله به زراره هم نسبت دادنش مشکل است. اما زراره ممکن است چه کار کند استدلال فقهی کند. این کار را اهل سنت می کردند. مخصوصا زراره شاگرد حکم است. اصلا زراره شاگرد مکتب قیاس است. چون سنی بوده است. کاملا هم واضح است مسلط است زراره به فقه. کاملا مسلط است. لکن چه مکتبی مکتب قیاس. کوفه. نه مکتب مدینه. ایشان شاگرد مکتب قیاس است. خب در مکتب قیاس اینها می آید با قیاس بگویند حکم الهی این طور است. با استصحاب بگویند بله مراد از شرطیت احراز است. این ممکن است در آن مکتب می آید. خب این راجع به این مطلب بود. و اصل اشکال اشکال ندارد نوشته شود اما این خصوصیات درد دل ما لازم نیست خیلی حالا چون واقعا متحیریم که چرا اصحاب ما این کار را کرده اند.

س: استاد من متوجه نشدم چرا فرموده اند تغسله و فرموده اند لا تعید؟

ج: تغسله که علم دارد که.

س: در این فقره نمی گوید که من بعد از این که نگاه کردم بعد دیدم نجاست را

ج: چون می گوید بعد رأیته خب. می گوید تغسله. تغسله چیزی که ندیده است؟ گفت من در طلب ناشده بحر چه؟ چیزی که ندیده است که معنا ندارد.

عرض کنم که راجع به حدیث اول هم که حالا ما مناقشات بیشتری داشتیم عرض کردیم در کتب صدوق هم در هیچ یک از کتب ایشان نیامده است در حدیث اول که در باب نوم است آقایان به آن حدیث تمسک کرده اند خود ما هم این طور می فهمیدیم یعنی هیچ در آن شبهه نداشتیم. و آن اینکه خفق و خفقتان که در روایت آمده است آیا وضو دارد یا خیر به خاطر اینکه آیا نوم است یا خیر. شبهه این است که آیا حدث نوم صدق می کند یا خیر. عرض کردم خود من که یک روایت دیگر خواندیم از زید شحام حضرت فرمود که و للانسان علی نفسه همین خفقه و خفقتان. بعد فرمود و کان علی علیه السلام یقول من وجد طعم النوم که ما عرض کردیم مثلا تعبیر عجیبی است که امام فرموده است. حالا بعد تصادفا خیلی بیحال بودم این کتاب مثلا بدایه المجتهد ابن رشد را نگاه می کردم چاپ های متعدد دارد این بدایه یک چاپ جدیدی است که در کشور عمان شده است. در حاشیه اش آرای ابازی ها و عجیب این است که آرای ما را هم نوشته است یعنی امامیه. طبعا هر دو پیش اهل سنت شاز هستند. ابازی ها که جزء خوارج هستند شیعه که جزء روافض است.

.....
علی ای حال در این چاپ کتاب و این اصلا ابازی ها این کار را کرده اند. ما هم نکردیم. چاپ خیلی قشنگی هم کرده است. از این چاپ از بدایه می خوانم که در حواشی اش آرای ابازی و امامیه را اضافه کرده است. در خود کتاب ابن رشد نیست. کتب ابن رشد خیلی قابل استناد است. مرد فوق العاده ای است.

بهرحال در ذهن ما این طور بود که آن روایت در استصحاب و به آن معنایی که بود. دیشب که تصادفا این را نگاه کردم ایشان دارد که بحث نوم را که دارد و قوم انه لیس بحدث. خود نوم حدث نیست. فلم یوجب منه الوضوء. گفته اند در نوم وضو واجب نیست. الا اذا تیقن بالحدث، این حدث دوم مراد غیر از نوم است. یعنی خوابید یقین پیدا کرد که ریخی از او خارج شده است یا بولی. یا مثلا اگر بعضی چیزها را اهل سنت حدث می دانند مثلا لمس جسد زن مثلا. لا مس للنساء. این خوابید در حال خواب بدن زنی را لمس کرد. مراد از زن اینجا نامحرم نیست. محرم را هم شامل می شود. لمس بدن زن را جزء حدث می دانند. و چیزهای دیگر. اما این در حال خواب از او صادر شد. نه اینکه خواب حدث است. در حال خواب یک حدث دیگری علی مذهب من لا یعتبر الشک. این لا یعتبر الشک یعنی یعتبر الیقین. معلوم شد یک مذهبی این جوری در اینجا اینجوری است و اذا شک علی مذهب من لا یعتبر الشک. اصلا این دو مذهب است به تعبیر ایشان. یکی مذهب یقین به تعبیر ایشان و یکی مذهب شک. مراد مذهب یقین اگر شما خوابت هم برد تا یقین پیدا نکردی که یک حدثی انجام شده است اشکال ندارد وضوی تو باطل نمی شود. نه به لحاظ نوم. به لحاظ حدث دیگر. اگر یقین داری در حال خواب دستت به بدن زن خورد وضویت باطل است. نه به خاطر آن حدث. بعضی ها هم گفته اند همین که خوابید چون شک داری که آیا حدث آمد یا خیر این کافی است که وضوی تو باطل باشد دومرتبه وضو بگیر. لذا دارد که حتی ان بعض السلف کان یوکل بنفسه اذا نام من یتفق حاله. می گفت که اگر من خوابیدم نگاه کن دستم به زنی نخورد. یکی از آن ها که نواقض وضو است از من صا در نشود. اعنی ان یکون حدث ام لا. بعد این صفحه ۸۸ بود بعد صفحه ۹۰. و اما مالک، خود ابن رشد مالکی است. بعد هم مالک عرض کردم ما روی دو تا از این علمای اهل سنت خیلی حساسیت به خرج می دهیم. یکی مالک یکی ابو حنیفه. چون شافعی که اولادش بعد از وفات امام صادق است. احمد بن حنبل که خیلی بعد است. اینکه با امام هادی است اصلا. مالک را بیشتر نه اینکه چون جزء مذاهب اربعه هستند، چون مالک به درد فقه مدینه می خورد ابو حنیفه هم به درد فقه کوفه می خورد. مالک به لحاظ صدور روایات خیلی مهم است ابو حنیفه هم به لحاظ تدوین روایات ما. چون روایات ما در مدینه صادر شده است در کوفه تدوین شده است. به لحاظ تدوین مالک خیلی مهم است ببینید و اما مالک فلما کان النوم عنده انما ینقض الوضوء من حیث کان غالب سببا للحدث. یعنی اگر در حال خواب رفت ممکن است مثلا دستش به بدن زن بخورد یا ریخی از او خارج شود. لا معافیة لثلاثة اشیاء الاستفقال أو الطول أو الهیئة. فلم یجتهد فی الهیئة التی یکون منه خروج

الحدث مثلا جوری هیئتش قرار گرفت که مثلا معلوم است حدثی از او صادر شده است. لا الطول و لا الاستفقال. یجتهد ذلک فی الھیئات اللتی لا یکون خروج الحدث منها غالبا. پس روشن شد؟ آن وقت اگر روایت زراره که بگوییم کلام خود زراره هم باشد این در حقیقت ما باید جور دیگر این روایت را معنا کنیم. چون خفقه و خفقتین اصولا در لغت عرب، خفقه کله افتادن را می گویند.

عادتا در خواب نشسته تصویر می شود. چون آدمی که خوابیده است دیگر خفقه نیست. کله اش نمی افتد دیگر. خوابیده است دیگر. ایستاده هم آدمی که راه می رود که خفقه ندارد غالبا این طور نیست. لذا وقتی که گفت خفقه و خفقتین مراد این است که روی زمین نشسته است کله اش افتاد حالا سؤال می کند. در آن روایت امام می فرماید و وجد تعمل النوم. اگر خواب نشسته است خوابیده است. پس خفقه و خفقتین مقدمات خواب در حال نشستن است. و لذا هم در سؤال آمد که یا زراره اذا نام العین و الاذن اذا نام القلب، این نام القلب رادر فقه مدینه، همین طور که اینجا گفت در فقه مالک این را به معنای نام القلب یعنی در معرض قرار گرفتن مسائل حدث باشد. یا حالا ریخی باشد یا لمس اجنبیه باشد. بعد که می گوید ان حرک و لا جنبه شیء و هو لا یعلم، می خواهد بگوید این در آن. امام می فرماید لا حتی یتیقن و حتی یجیء امر بین. ما این را گرفتیم یتیقن بالنوم. یجیء من ذلک امر بین انه نوم. از این جو مدینه معلوم می شود که یجیء من ذلک امر بین به حدوث خبث نه نوم. مثلا یقین پیدا کند که ریخی از او صادر شده است. یا یقین پیدا کند که لمس اجنبیه کرده است. روایت اصلا معنایش عوض می شود.

آن وقت این می شود آن مذهبی که ایشان گفت. و الا اذا تیقن بالحدث یعنی غیر از نوم. علی مذهب من لا یعتبر الشک. پس معلوم شد در مدینه دو مسلک بوده است. یک مسلک یعتبر الیقین. یک مسلک یعتبر الشک. آن می گفت همین که خوابیدی احتمال می دهی که بدن اجنبیه لمس شده است همین کافی است برو وضو بگیر. آن رأی می گفت نه خواب بهر حال حدث نبود پیش اینها. آن حتی یجیء من ذلک من می گفتم یک او باید باشد نه دیگر او نمی خواهد معنایش همان درست است. حتی یتیقن یعنی یتیقن بحدث آخر. ما تا به حال در حوزه های خودمان از زمان شیخ انصاری و قبلش مطرح می کردیم که یتیقن بالنوم. اصلا معنای عبارت عوض شد دیگر. حتی یجیء من ذلک امر بین. امر بین یعنی یک حدث بین که لمس اجنبیه باشد یا ریخ باشد. ما امر بین را نوم می گرفتیم الی الآن.

اگر واقعا مراد روایت این باشد اصلا روایت نه ناظر به قاعده مقتضی است نه ناظر به قاعده یقین است. روایت ناظر به یک فرع فقهی است اصلا. و آن فرع فقهی این است چه مقدار از نومی که در حال جلوس است ناقض است؟ آن مقدار نومی که انسان یقین دارد به ارتکاب حدث. و الا فلا. اصلا روایت به طور کلی و لذا لا ینقض الیقین بالشک یعنی به شک در اینکه لمس اجنبیه کرده است. و لکن

.....
ینقضه یقین آخر. یعنی یقینش را دست بر می دارد که قطعاً لمس اجنبیه کرده است. اگر این عبارت ابن حزم چون من نسبتاً در اقوال اهل سنت تخصصم بد نیست. تا به حال ندیده بودم انصافاً که این مطلب را به این صورت ندیده بودم. اگر این کلام ابن حزم درست باشد که اصلاً آن صحیحیه اولاً اصلاً به استصحاب ربطی ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین